

آینده‌ی زبان فارسی

چنگیز پهلوان

متن سخنرانی در نخستین گردهم‌آیی تاجیکان
جهان، در سمپوزیوم بین‌المللی «سهم مردمان
ایرانی در رشد تمدن بشری»
شهر دوشنبه شهریور ۱۳۷۱.

آنچه در گفتار زیر می‌آید براساس این اندیشه شکل گرفته است که زبان هنگامی می‌تواند از اثربخشی گسترده و پایدار بهره‌مند گردد که بیانگر تفکری غنی و تمدنی شکوفا باشد. چنین زبانی هم در حوزه‌ی تمدنی خاص خود دارای کارکردهای مؤثر و سازنده است و ه آن‌می‌تواند ناقل ارزشهای انسانی و تمدنی حوزه‌ی خود به دیگر حوزه‌های تمدنی باشد و از این گذشته ارزشها و دانشها و مهارتهای دیگر حوزه‌های تمدنی را به تمدن خود وارد سازد. با این فرض ما آینده‌ی زبان فارسی را برمی‌رسیم.

امروز ما نمی‌توانیم وضع خود را در قبال زبان فارسی روشن گردانیم بی‌آن‌که از نگرشی عام و کلی نسبت به فرهنگ خود و فرهنگ جهانی سود بجوییم. اگر علت وجودی فرهنگ خود را درست توضیح ندهیم و غایت فرهنگی خود را به وضوح بیان نکنیم در نهایت یارای آن را نخواهیم داشت که زبان دیرین خود را پاس بداریم. از این گذشته اگر ما نخواهیم تنها با زبان فارسی ارتباطی عاطفی برقرار کنیم یا این ارتباط را به حوزه‌ی شعر و ادب محدود بسازیم، باز یارای نگاهداری این زبان را به گونه‌ای مطلوب نخواهیم داشت و نخواهیم توانست نقشی دورانساز برای تمدن خود و سهمی مؤثر در تمدن بشری به عهده بگیریم. یک زبان زنده باید کارکردهای گونه‌گون داشته باشد و به‌ویژه توان پاسخگویی به نیازهای علمی و صنعتی در جهان حاضر را در خود پیرواند.

در وهله‌ی نخست چنین به نظر می‌رسد که دوران کنونی بیش از هر زمان دیگر در تاریخ بشر بر اثر رشد تکنولوژی به خصوص تکنولوژی فرهنگ به سوی یکدستی میل می‌کند. قدرت

اقتصادی - نظامی بی مانندی که در چند کشور جهان تمرکز یافته است به این تصور نیرو می بخشد که جریان همانند ساختن و همانند شدن در صحنه کنونی جهان تنها جریان خرید و مند حاکم در عرصه بین الملل است. بر اساس چنین تصویری دبستگی به فرهنگهای ملی و منطقه‌های باید به سود پیوستن به فرهنگ غالب در جهان کنار گذاشته شود و با پذیرش وضع فرهنگی حاکم بر مرکب پیشرفت سوار گشت و جزیی از این فرهنگ جهانی شد.

تصور دیگری نیز در برخی حوزه‌های فرهنگی ملی یا منطقه‌های در جریان است که می خواهد در برابر فرهنگ جهانی ایستادگی کند، با این فرهنگ بستیزد و با تأکید بر ارزشهای خودی به هویتی ناب دست پیدا کند. این تصور، می خواهد با ارائه تفسیری خاص از فرهنگ خودی هر آن چه را که غیر خودی است، طرد کند. چنین تصویری در اساس با نشان دادن واکنش نسبت به پیشرفت در فرهنگها و تمدنهای دیگر، به طور کلی به فرهنگ جهانی، وارد میدان می شود. با مرزبندیهای خاص که گاه جنبه‌ی ارادی دارد، سعی می کند عنصر غیر خودی را ناموجه، غیر اخلاقی و اغلب مادی جلوه گر سازد در حالی که بیشتر بر اخلاقی بودن و روحانی بودن خود تأکید می گذارد.

واقعیت این است که ما امروز با یک فرهنگ جهانی روبه‌رو هستیم که در ارتباط با فرهنگهای محلی، فرهنگهای ملی و فرهنگهای منطقه‌های نقشی مهمتر از گذشته بازی می کند. اکنون فرهنگهایی در برابر ما قرار دارند که بر اثر اتحادهای وراملی در دنیا عرضه می شوند. گاهی برخی از این نوع اتحادها را در یک قاره مشاهده می کنیم و گاهی این اتحادها وراتر رفته و به شکل بین قاره‌ای عمل می کنند. بازار مشترک اروپا یک اتحادیه‌ی وراملی در قاره‌ی اروپاست، و اتحادیه‌ی اتلانتیک را می توان اتحادیه‌ی وراملی و در عین حال میان قاره‌ای دانست. در حالی که تا همین دوران اخیر در اروپا فقط فرهنگهای ملی عهده‌دار نقشهای فرهنگی بوده‌اند. و گاه یک فرهنگ ملی، فرهنگ ملی دیگری را کنار می زده است و سرکردگی فرهنگی را به دست می آورده یا به دست می گرفته است، اکنون ما به عنوان نمونه با فرهنگی که ناشی از همکاریهای فرهنگهای ملی است در هیأت سازمان مهمی چون بازار مشترک اروپا روبه‌رو هستیم. اتحادیه‌ی اروپا نوعی پیشرفته از یک همکاری منطقه‌ای است که از درون آن شکلی از وحدت فرهنگی اروپا تجلی می یابد.

فرهنگ جهانی در زمان ما به صورتهای گونه‌گون تجلی پیدا می کند و عرضه می شود. بر اساس یک تقسیم‌بندی کلی می توان گفت که این فرهنگ در دو شاخه‌ی توده‌ای و تخصصی تبلور می یابد. نخست به جنبه‌ی توده‌ای این فرهنگ اشاره خواهیم کرد که در اساس موجب نگرانی و هراس فرهنگهای ملی شده است یا دست کم در مناطقی از جهان بیشتر این جنبه را برجسته می کند و مهم می دانند.

فرهنگ جهانی توده‌ای از جهانی مروج چیزهای بی اهمیت است ولی بر روی توده‌ها اثر می گذارد و آنها را در شعاع عمل و نفوذ خود قرار می دهد. این جنبه از فرهنگ جهانی به مدد وسایل ارتباط جمعی است که بیشترین تأثیر را بر جای می گذارد. بسیاری نگرانند که این فرهنگ بتواند فرهنگ ملی آنان را به تدریج از میان بردارد. در این جا مهم است بدانیم که فقط فرهنگهای

کشورهای جهان غیر غربی نگران این نوع از اثربخشی نیستند، بلکه در حوزه‌ی غرب نیز برخی از فرهنگهای ملی در معرض دلنگرانیهای مشابهی قرار دارند. فرهنگهای ملی اروپایی نیز به همان میزانی که در منطقه‌ی ما، به‌عنوان مثال، تشویش و اضطراب وجود دارد، در برابر فرهنگ جهانی دستخوش ابراز نگرانی می‌کنند. در آلمان یا در فرانسه گروه‌های زیادی وجود دارند که نمی‌خواهند فرهنگ ملی‌شان در برابر فرهنگ جهانی جا خالی کند و از میدان تقابل فرهنگی پای بیرون بکشند. در منطقه‌ی ما برخی چاره‌ی کار را تنها در ستیز با فرهنگ جهانی می‌بینند، و فکر می‌کنند که فرهنگ جهانی فقط به خاطر دشمنی با ما پدیدار گشته است. اینان نه به تحول صنعت و جامعه در غرب توجه دارند و نه به مسئله‌ی اثرگذاری فرهنگها برهم.

در بحث مربوط به رویارویی و اثرگذاری فرهنگها باید توجه داشت که فرهنگ جهانی هنگامی می‌تواند فرهنگهای ملی و منطقه‌ای را به خطر بیندازد که این فرهنگها حرفی برای گفتن یا زبانی برای گفتن حرف خود نداشته باشند؛ یا آن‌که بر سر گونه‌های معینی از اندیشه‌های سست بنیاد اصرار و پافشاری نشان دهند. از سوی دیگر فرهنگ جهانی در یک مقطع و سطح مهم تبلور می‌یابد که می‌توان آن را فرهنگ علمی نامید. این بخش از فرهنگ جهانی مبتنی است بر یک زبان علمی بین ملی که برای همه‌ی شرکت‌کنندگان قابل فهم و درک است. فرهنگ علمی میان افراد و گروه‌هایی معین رواج دارد که به تدریج به مدد نشانه‌ها و حتی واژه‌هایی معین با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند و به تبادل تجربه و دانش می‌پردازند و از این راه با هم گفتگو می‌کنند. درست است که در سطح ملی نیز ما با پرداخت علمی خاص یا به بیانی دیگر با سبکی ویژه روبه‌رو هستیم که تفاوتی را به نمایش می‌گذارد یا دست‌کم معرف تمرکز تواناییهایی معین در فرهنگهای ملی گوناگون است، اما همین سبکها و خصوصیات نیز وقتی که انتشار می‌یابند یا خواستار کسب اعتبار علمی هستند به ناچار باید در سطح جهانی کاملاً مفهوم باشند. همین امر البته در مورد فرهنگ توده‌ای جهانی نیز صدق می‌کند. مثلاً در زمینه‌ی موسیقی پاپ، ورزش، بازیهای کامپیوتری، پوشاک، فیلمهای سینمایی و تلویزیونی یا چیزهایی از این دست. گرچه این نوع از محصولات با توجه به زبان و فرهنگ منطقه‌ای تولید می‌شوند ولی به هر حال زبان ارتباطی آنها نوعی است که پذیرش جهانی آنها را در فرهنگهای مختلف ممکن می‌سازد. از این رو می‌توان گفت که هر دو گروه مخاطبان یادشده (مخاطبان علمی و مخاطبان توده‌ای) به یکسان در معرض این ساختار فنی مدرن قرار دارند و از آن تأثیر می‌پذیرند. ولی در دو سطح مختلف و در ارتباط با دو جنبه و تبلور متفاوت آن.

درست است که فرهنگ توده‌ای جهانی به مدد وسایل ارتباط جمعی رواج و گسترش می‌یابد ولی نباید از دیده دور داشت که در پشت همین وسایل ارتباطی، دانش فنی بسیار تکامل یافته و پیچیده، و سازمان اجتماعی بسیار نیرومندی وجود دارد. ابزار فنی تازه‌ای که به کار گرفته می‌شود، بیش از پیش وراملی عمل می‌کنند و دور از دسترس نظارت حکومتهای ملی قرار دارند. برای نمونه ماهواره‌ها را می‌توان در این جا ذکر کرد که خارج از حیطه‌ی نظارت ملی به فعالیت می‌پردازد.

هرچند ماهواره‌ها وضعیت تازه‌ای ایجاد کرده‌اند، ولی این وضعیت را نمی‌توان به کل متفاوت از گذشته به حساب آورد. پیش از این شبکه‌ی گسترده‌ی رادیو و تلویزیون، مخابرات، فیلم، صفحه و بالاخره ویدئو تجربه شده بوده است. از این گذشته شبکه‌ی گسترده‌ای در جهان سرگرم سازمانده‌ی تولید و توزیع این گونه از محصولات بوده است. همه‌ی اینها نشان می‌دهد که پیش از ورود ماهواره عناصر نیرومندی به طور جهانی به تولید و توزیع فرهنگ مشغول بوده‌اند. ماهواره در واقع آن چه را که بوده، نیرومندتر ساخته است ولی تفاوت ماهوی و کیفی با گذشته ندارد.

برخی از نظریه‌پردازان بر این باورند که برنامه‌های وسایل ارتباط جمعی جهانی با هدف و مقصد معین و خاصی تهیه و پخش نمی‌شوند. تولیدکنندگان از آغاز نمی‌دانند که برنامه‌هایشان چه تأثیری برجای خواهد گذاشت. از این گذشته از میزان موفقیت این برنامه‌ها نیز نیک آگاه نیستند. به نظر برخی دیگر از نظریه‌پردازان این برنامه‌ها نوعی مصرف فرهنگی را ترویج می‌دهند که در نهایت به تغییر سلیقه و ذوق بینندگان می‌انجامد. و از آن جا که حکومت‌های کشورهای توسعه نیافته نمی‌توانند پاسخگوی آرمانها و آرزوهای تازه بشوند، در نتیجه بیانهای مشروعیت آنها متزلزل می‌شود. از این رو این گروه از نظریه‌پردازان از توطئه‌های امپریالیستی سخن می‌گویند. واقعیت این است که برنامه‌های شبکه‌های جهانی تولید فرهنگ، نیازهای تازه‌ای به بار می‌آورند ولی اگر همه چیز را ساده اندیشانه وابسته به توطئه‌های امپریالیستی بدانیم در آن صورت از فهم پیچیدگیهای فرهنگ جهانی، ارتباط آن با فرهنگ‌های ملی و محلی عاجز خواهیم ماند.

فرهنگ جهانی یا گوشه‌های نیرومندی از این فرهنگ که امروز زیر عنوان کلی و عام فرهنگ غربی در سراسر دنیا عرضه می‌شوند، می‌توانند رفتارها و نگرشهای مردمان را در سطحی وسیع تغییر دهند، با این حال اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم که آن چه امروز به نام فرهنگ جهانی مورد بحث قرار می‌گیرد در همه‌ی سطوح به صورت برنامه‌ریزی شده و با هدف‌های از پیش تعیین شده در اختیار و در دسترس مردمان قرار می‌گیرد. محصولات فرهنگ جهانی بر اثر دخالت و عملکرد نیروهای ناشناخته و شناخته‌ی بسیاری ساخته می‌شوند که خود آنها نیز به نوبه‌ی خود برهم تأثیر می‌گذارند. برخی از این محصولات، برای مثال در خود غرب نیز در معرض انتقاد قرار دارند و سازمانها و گروه‌هایی می‌کشند جلوی ترویج آنها را سد کنند. بنابراین ما با جریان پیچیده و غامضی درگیر هستیم که باید زاویه‌های گوناگون آن را فهمید و درست تحلیل کرد.

اشاعه‌ی فرهنگ جهانی دگرگونی‌هایی را در نوع روابط و انتظارات در سطح ملی به بار می‌آورد ولی این امر را نباید فقط ناشی از این فرهنگ دانست. دگرگونی‌هایی را که در مفهوم ملت و حوزه‌ی اقتدار کشور - ملت نیز در دوران جدید پدیدار گشته است در عین حال باید به حساب آورد. ملت و کشور - ملت دیگر به مفهوم یک واحد بسته‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگ عمل نمی‌کند. پیچیده‌تر گشتن روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به ایجاد فضاها و روابطی منجر شده است که کمتر

حوزه‌ی ماندگار و شکوفایی را زمینه‌های یاد شده می‌توان یافت که فارغ از شبکه‌ی پیچده‌ی روابط منطقه‌ای و جهانی به حیات خود ادامه بدهد.

اگر درست است که از طریق وسایل ارتباط جمعی، فرهنگهای ملی و محلی در معرض تغییراتی قرار می‌گیرند که جنبه‌ی وراملی دارد، از طرف دیگر از راه اشاعه‌ی جهانی علم و تکنولوژی نیز ساختی وراملی فراهم می‌آید که بر کوششهای دانشمندان در سطح ملی تأثیر می‌گذارد. ارتباطات دانشمندان و دانش‌پژوهان در سطح بین‌المللی موجب شده است که آنان روابطی مستمر با یکدیگر بروراند، به مطالعه‌ی کتابهای مشابهی بپردازند و سرانجام ابزار علمی و روشهای همانندی را به کار بگیرند و با انتشار دست‌آوردهایشان، ورای محدودیتهای ملی، به یکدیگر اطلاع برسانند. اثربخشیهای علم و تکنیک، البته به این حوزه‌ی تخصصی محدود نمی‌شود. استفاده از نتیجه‌های علمی بر مردم عادی نیز تأثیر می‌گذارد که در جای خود از اهمیت فرهنگی خاصی برخوردار است. برای مثال می‌توان از استفاده‌ی گسترده و مشابه مردم مختلف جهان از فرآورده‌های پزشکی نام برد که نه تنها به تغییراتی در زمینه‌ی عادات مصرف می‌انجامد، بلکه بر ارزشها و آرمانها و انتظاراتشان در حوزه‌ی سلامت، بهداشت و نحوه‌ی زندگی نیز اثر می‌نهد.

با وجود این آیا هنوز می‌توان گفت که فرهنگ ملی بخت و مجالی برای بقا دارد؟ در واقع باید گفت هرچه همسطح‌سازی فرهنگی در مقیاس جهانی پیش می‌رود، به همین میزان نیاز به تمایز و متفاوت شدن نیز فزونی می‌گیرد. نیاز به متفاوت بودن و حفظ هویتی ویژه و خاص را تنها سطح والای فرهنگهای ملی و به بیانی دیگر همین سطح در حوزه‌های تمدنی می‌توانند پاسخگو باشند. فرهنگهای محلی نیز همین نقش را برای افراد و گروه‌ها در سطحی پایه‌ای یا ابتدایی بازی می‌کنند. در گذشته نیز فرهنگهای ملی در رقابت باهم بوده‌اند ولی به حذف هم نینجامیده‌اند. فرهنگهای ملی می‌توانند به تحرک همدیگر یاری برسانند و هرکدام جنبه‌هایی از زندگی را دربر بگیرند که در فرهنگ دیگر نادیده گرفته شده است. ارتباط فرهنگهای ملی با فرهنگ جهانی نیز به همین شکل است. فرهنگهای ملی با نفی و پذیرش و سرانجام پرورش یا بازسازی عنصرهای فرهنگی بیگانه می‌توانند به حیاتی شکوفا ادامه بدهند. آن چه مشخصه‌ی ملی یک فرهنگ می‌شود توانایی این فرهنگ در واکنش مداوم و پویا به فرهنگهای دیگر در این جریان پیچیده است. شکل مشخص این واکنش و درگیری با فرهنگهای دیگر نیز از خصوصیات یک فرهنگ ملی به شمار می‌آید. بنابراین می‌توان گفت که گرچه به خصوص در دوران کنونی موضوعها و مسائل بسیاری هستند که در همه‌ی فرهنگها یا به اصطلاح در سطح جهانی مطرح می‌شوند، و به زبان دیگر خاص یک فرهنگ معین به شمار نمی‌روند، ولی نحوه‌ی برخورد و واکنش این فرهنگها با آنهاست که وجوه متفاوت و ویژه‌ی هرکدام را جلوه گر می‌سازد.

کسانی که مداوم «امپریالیسم فرهنگی» را نکوهش می‌کنند و در برابر آن همه را به مقاومت می‌خوانند، این واقعیت را فراموش می‌کنند که با وجود همه‌ی ایستادگیهایی که حکومتها و رهبران سخت‌گیر دینی به خرج می‌دهند، این «امپریالیسم فرهنگی» از راه تحمیل و جبر وارد زندگی

میلیونها انسان در کشورها و فرهنگهای مختلف نمی‌شود. واردات فرهنگی اگر حرفی برای گفتن نداشته باشند، نمی‌توانند در میان مردمان فرهنگهای دیگر جایی برای خود بازکنند. معمولاً هنگامی که فرهنگهای بومی نمی‌توانند الگوی رفتاری مناسبی ارائه بدهند، آن وقت است که «تهاجم فرهنگی» عرض اندام می‌کند و آینده‌ای نویدبخش را در برابر مردمان برمی‌افزاید. برای مثال درست است که بسیاری از فرآورده‌های فرهنگ آمریکایی معمولی و حتی پیش پا افتاده‌اند، ولی آنها در نظر بسیاری از مردم پیام‌آور زندگی بهتر و آزادی بیشتریند و از سازماندهی فعال و بهتر آینده خبر می‌دهند.

فرنگهای ملی بزرگ در گذشته در اصل به این علت به بزرگی رسیده بودند که توانسته بودند عناصر مختلفی از فرهنگهای بیگانه را جذب کنند و به ترکیب فرهنگی تازه‌ای برسند و از این گذشته یارای آن را داشته باشند که در جهان عرضه بشوند و مردمان کشورهای دیگر را در شکل بخشیدن به آینده‌شان یاری بدهند.

هنگامی که یک فرهنگ ملی به جهان چیزی عرضه نکند و فقط همواره ملت خود را مورد خطاب قرار دهد، آن وقت نباید شگفت‌زده شد که چنین فرهنگی قدرت و توان جذب خود را از دست بدهد و در برابر یک فرهنگ توده‌ای مصرفی که خصیلت جهانی یافته است و عنصرهایی عامه‌پسند عرضه می‌دارد، مغلوب شود.

اگر فرهنگی در مرحله‌ی به اصطلاح فرهنگ روزانه بماند، خلاقیت و توان جذب خود را از دست می‌دهد. دانش‌آموزی و دانش‌پروری نه تنها توان و قدرت اخذ یک فرهنگ را افزایش می‌دهند، بلکه میزان و عمق آفرینندگی آن را هم تقویت می‌کنند. مهمترین وظیفه‌ی فرهنگهایی که در دوران ما می‌خواهند برجا بمانند در وهله‌ی نخست این است که به دانش‌پروری رو بیاورند. طبیعی است که چنین هدفی جز به مدد استقرار یک نظام آموزشی گسترده به دست نخواهد آمد. از این گذشته پرورش دانش و آموزش نیازمند فضایی است حقیقت‌جو که فارغ از ایدئولوژیها و داوریهایی از پیش اندیشیده باشد. همین نوع از هدفگیری، به طور طبیعی، بسیاری از فرهنگها را در معرض تغییر قرار می‌دهد. این نوع از هدفیابی یعنی پرورش آمادگی در چهارچوب یک فرهنگ برای اخذ عنصرهای غیرخودی. بدین ترتیب یعنی یک فرهنگ پویا در حال حاضر باید بتواند وارد ساختارهایی در جهان بشود که توسط فرهنگهای دیگر ساخته و پرداخته شده‌اند. در چنین وضعیتی مهم آن است که این فرهنگ خلاق بتواند در درون این ساختارها نه تنها به کسب دانش بپردازد، بلکه از این گذشته با کوشش خود به غنای این ساختارها کمک برساند.

کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند هویت فرهنگی خود را به صورت مطلق حفظ کنند و بی‌نیاز از فرهنگهای دیگر با اتکاء به درون‌گرایی محض به حیات خود ادامه دهند به راهی اشتباه گام می‌نهند و در عمل به تضعیف یا نابودی تدریجی خود یاری می‌رسانند. بقای هر فرهنگ یا به بیان دیگر سرزندگی هر فرهنگ بسته به میزان قدرت و توانِ نوسازی آن فرهنگ است. فرهنگ را نباید به عنوان چیزی موجود و ثابت در نظر گرفت. فرهنگ در واقع یعنی توانایی و قابلیت لازم در جهت

تغییر اخلاق و آفریننده در بستر تاریخی. به بیان دیگر فرهنگ زنده فرهنگی است که بتواند در عین حفظ هویت به تغییر اخلاق نیز تن بدهد.

حال باید دید موقیعت فرهنگ و تمدن ایرانی در مجموعه‌ی فرهنگها و به خصوص فرهنگ جهانی چیست. آیا این تمدن هنوز بختی برای بقا و سهم‌گیری در مجموعه‌ی فرهنگهای زنده و پویا در جهان خواهد داشت؟ و اگر داشته باشد آیا زبان فارسی که یکی از وجوه برجسته‌ی این تمدن است می‌تواند در آینده نیز نقشی سازنده بازی کند چنان‌که در گذشته بازی می‌کرد؟

فرض ما در این گفتار این است که جهان بشری همواره بر اساس همکاری میان تمدنهای گوناگون به حیات خود تداوم بخشیده است. تمدنهایی که نتوانسته‌اند در جامعه‌ی بشری نقشی سازنده به عهده بگیرند یا نتوانسته‌اند از موجودیت خود در برابر نیروهای بیرونی دفاع کنند، از صحنه‌ی همکاریهای تمدنی بیرون رفته‌اند و به تاریخ گذشته سپرده شده‌اند.

از این رو بسیار مهم است که هر تمدنی بتواند بیشترین همکاری را در تمدنهای دیگر به سوی خود جلب کند تا خطر خارجی را به حداقل برساند و نیرو و کوشش خود را متوجه سازندگی درونی بکند. همکاری تمدنی یعنی داد و ستد میان تمدنها در زمینه‌های گوناگون که یکی از آنها، و شاید یکی از مهمترین آنها، داد و ستد فرهنگی است.

تمدن ایرانی در حال حاضر در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد. در گوشه‌هایی از این تمدن جنگها و درگیریهایی در جریان است که در شکل بخشی به آینده‌ی آن مؤثر خواهند بود. تمدن ایرانی به‌ویژه در قرن گذشته دستخوش رکود درونی و آسیب بیرونی قرار گرفت. در قرن کنونی در گوشه‌هایی از این تمدن حرکت‌هایی زنده سر برآورد و نیروهای بازسازنده توانستند به آن حیاتی تازه بدهند. اما سراسر این تمدن به سبب دخالت‌های خارجی و ضعف درونی هنوز نتوانسته است در مسیر درست و امیدبخشی بیفتد. با این حال حرکت‌های کنونی نشانگر زنده بودن این تمدن است. در واحدهای سیاسی مختلف این تمدن تجربه‌های سیاسی مختلفی شکل می‌گیرد. که بیانگر جدایی طولانی به خصوص در دو قرن گذشته است. تمدن ایرانی تنها تمدنی است که در طول تاریخ توانسته بین شرق و غرب ارتباط برقرار سازد و در همان حال از هر دو سو عنصرهایی را درون خود جذب کند و بپروراند. بر این اساس می‌توان گفت که تمدن ایرانی هیچگاه تمدنی بسته نبوده است و کسانی که می‌خواهند به آن خصلت ستیزنده با تمدنهای دیگر بدهند تفسیری درست از آن به دست نمی‌دهند. تمدن ایرانی جایگاه تلفیق و سازندگی بوده است و اکنون نیز همین روحیه و پیشینه می‌تواند آن را در اخذ عنصرهای تازه و بازپروری آنها یاری دهد به شرط آن‌که دیدگاه‌های محدودکننده و بازدارنده را از خود دورسازد و اندیشه‌های تمدن ستیز را درون خود کنار ببرد. به همین سبب ضرورت دارد که همکاریهای درون تمدنی تقویت و بازسازی شود.

فرض دیگر ما این است جهان هیچگاه یکپارچه نخواهد شد. درست است که تمدن غربی در حال حاضر بسیار نیرومند و توانا عمل می‌کند و ارزشهای زیادی از این تمدن در سراسر جهان

پراکنده می‌شوند ولی نباید از یاد برد که گزینش و جذب ارزشهای نیکو و مفید نیازمند ساختارهایی تواناست که قدرت گزینش و جذب داشته باشند. تمدنهایی که فکر می‌کنند می‌توانند با رفتار انفعالی و غیرفعال تنها به صورت مصرف کننده از فرهنگ جهانی بهره بگیرند و به خوشه‌چینی از آن اکتفا کنند سخت در اشتباه هستند. مصرف کنندگان محض در نهایت فقط حق خواهند داشت چیزهایی را مصرف کنند که گردانندگان و آفرینندگان ساختار اصلی به آنان اجازه می‌دهند. و سرانجام یا تبدیل خواهند شد به بردگان نوین جهان که ارزش فرهنگی و تمدنی خود را از دست خواهند داد یا از میان خواهند رفت و دیگر جایی در میان تمدنها نخواهند یافت. در جهان امروز یک باشگاه علمی اعلام نشده وجود دارد که عضویت در آن به مدد برخوردار از دانش وسیع، تواناییهای فرهنگی و قدرت آفرینش امکان‌پذیر است. این باشگاه به روی همه‌ی فرهنگها گشوده نیست و همه حق استفاده و عضویت در آن را ندارند. داد و ستد علمی در این باشگاه براساس رقابت تنگاتنگ و فشرده انجام می‌شود و کسانی که نتوانند منظم بر دانش علمی و نیروی داد و ستد خود بیفزایند کنار گذاشته خواهند شد. فرهنگهایی که می‌خواهند عضو این باشگاه بشوند باید خودشان بتوانند راه خودشان را بازکنند و در انتظار دعوتنامه‌ای که هرگز ارسال نخواهد شد، ننشینند. فرهنگهایی هم که از راه نكوهش می‌کوشند به خیال خود باشگاه نشینان را طرد کنند در واقع راه ورود خود را به باشگاه جهانی علم می‌بندند و از انزوای خود نوعی فضیلت می‌سازند. بیش از یک صد سال است که در حوزه‌ی تمدن ایرانی کوششهایی جدی برای اخذ تمدن جدید در جریان است. باوجود همه‌ی فراز و نشیبهایی که به چشم می‌خورد، مسئله‌ی اصلی همچنان نیرو بخشیدن به فرهنگ ایرانی و حفظ استقلال آن است که در دورانه‌ی مختلف جلوه‌های متفاوت می‌یابد.

اگر چنان که پیشتر اشاره کردیم، درست است که جهان به هر حال غنای خود را در وجود فرهنگها و تمدنهای متنوع به دست می‌آورد و حفظ می‌کند، پس تمدن ایرانی در صورت نیرومند گشتن می‌تواند به سهم خود بر غنای بیشتر فرهنگ جهانی بیفزاید. این تمدن بخش در خور توجهی از آسیا را دربر می‌گیرد و به هم می‌پیوندد و به همین سبب نیز یارای آن را خواهد داشت که هم در زمینه‌ی حفظ صلح جهانی اثر بخشی لازم و متناسب را داشته باشد و هم در حوزه‌ی همکاریهای فرهنگی جهانی مؤثر واقع شود.

برخی از فرهنگهای بزرگ چون فرهنگ فرهنگ ایرانی در طول تاریخ خود متعلق به یک قوم خاص نبوده‌اند. بعضی از فرهنگها چون فرهنگ کره، ژاپن یا چین در اساس مبتنی بر یک گروه قومی بوده‌اند. فرهنگ ایرانی آمیزه‌ای بوده است از همزیستی فرهنگهای گوناگون پیرامون یک فرهنگ سازنده و نیرومند که آزادی و تنوع را برای همه می‌خواسته است. از این رو نباید با توسل به نظریه‌ی فرهنگ ناب در جست‌وجوی هویتی خالص برای فرهنگهای بزرگ و گرده‌آورنده جست و جو کرد. فرهنگ ایرانی در سراسر تاریخ یک ظرف ذوب کننده بوده است و می‌توان به آن، از یک نظر، به عنوان حاصل آمیزش فرهنگهای گوناگون نگریست.

اگر بپذیریم که جهان سرانجام براساس تنوع تمدنی به حیات خود ادامه خواهد داد، پس می‌توانیم در همان حال بپذیریم که وحدت زبانی نیز در جهان به وجود نخواهد آمد. حتی، به فرض، اگر یک زبان در جهان چیره شود، باز این زبان به زبانهای گونه‌گون بخش خواهد شد. از طرف دیگر هر تمدنی برای ارتباطات درونی خود و برای انتقال و پرورش علوم به یک زبان نیرومند نیاز خواهد داشت. تمدنهایی که حاصل همزیستی فرهنگهای گونه‌گون هستند، مانند تمدن ایرانی در درون خود زبانهای مختلفی را گرد می‌آورند، ولی این را نباید به معنای آن دانست که می‌توان با همه‌ی این زبانها به پرورش دانش نوین روی آورد. درست است که جهان در یک تمدن و یک زبان خلاصه نخواهد شد، ولی در این دوران دگرگونیهای شتابان، نباید تمامی نیرو را پراکنده ساخت و در نتیجه ضعیف و ناتوان گشت. زبان تمدنی، زبانی است که وسیله‌ی ارتباط درون تمدنی و کسب علوم است. از این رو باید به تقویت یک زبان محوری کوشید تا بتوان با توسل به آن به قله‌های دانش امروزین رسید. تمدن چینی، تمدن ژاپنی، تمدن روسی و دیگر تمدنهای پابرجا همین کار را می‌کنند و از توجه به زبان خود غافل نمی‌مانند. کسانی که می‌اندیشند با همه‌ی زبانهای محلی می‌توان در جهان کنونی حیات شکوفا و سرزنده‌ای را دنبال کرد، در نهایت ناچار خواهند گشت زبانی دیگر را به عنوان زبان میانجی علمی و تمدنی بربگزینند، و از زبان محلی خود فقط برای امور روزانه و محاوره‌ی گروهی و یادگار شیرین گذشته‌ای دلبذیر بهره بگیرند.

زبان فارسی یکی از قدیمترین زبانهای جهان است که سهم عمده و بسزایی در غنای فرهنگی جهان داشته است و هنوز هم با همه‌ی ضعفهایی که در تمدن ایرانی به وجود آمد این نقش را به عهده دارد. حوزه‌ی تمدنی ماکه از درون چین آغاز می‌شود و مجموعه‌ی خلیج فارس را دربر می‌گیرد، تا کرانه‌های قفقاز و مدیترانه می‌رسد، در طول تاریخ در ارتباط با حوزه‌های پیرامون مجموعه‌ای از ارزشها و آداب و رسوم را همراه با نوعی نگرش به زندگی و جهان پرورانده است که حاصل همزیستی مردمان متنوعی بوده است. مردمان این حوزه‌ی تمدنی به تدریج با برپایی حکومتهای مشترک و حکومتهای محلی یک حوزه‌ی مشخص تمدنی را ساخته و پرداخته‌اند. فرهنگ عالی و حکومت در این منطقه به طور طبیعی و بی‌هیچ اجباری، در دوران در خور توجهی از حیات خود، با بهره‌گیری از یک زبان ادبی و دیوانی مشترک یعنی زبان فارسی عمل می‌کرده است که هم به صورت زبان محوری و هم به صورت زبان ارتباطی بین گروه‌های زبانی گونه‌گون حضور فعال داشته است. از این گذشته این زبان در حوزه‌های تمدنی مجاور خود نیز به صورت زبان انتقال دانش و گاه زبان حکومت فایده می‌رسانده است..

به خصوص در دو قرن اخیر که قدرتهای نئی جهانی به میدان آمدند و حوزه‌ی تمدنی ایران تضعیف گشت، و ارتباط سیاسی درونی آن از هم گسیخت، بخشهایی از این حوزه توانستند مستقل بمانند و بخشهایی وابسته به حوزه‌های تمدنی مجاور یا دوردست گشتند. این وضعیت باعث شد که جداییهای تازه‌ای در این منطقه پدیدار گردد اما نتوانست هسته‌ی مرکزی این حوزه‌ی تمدنی را از میان ببرد. زبان فارسی که در سراسر حوزه‌ی تمدنی نقش فعال به عهده داشت به سبب دخالتهای

نیروهای استعمار در محدوده‌ی کوچکتري به حیات فعال خود ادامه داد. گرچه این زبان با سرزندگی و بالندگی در خور توجهی حضور خود را به نمایش درمی آورد ولی در بخشهایی از حوزه‌ی تمدنی مشترک ایرانی به دلایل مختلف دیگر آن عملکرد پویا و کارساز گذشته را ندارد. زبانهای دیگر چون زبان روسی و انگلیسی این نقش را به خود اختصاص داده‌اند یا می‌خواهند اختصاص دهند. این دو زبان حالا بیشتر در حوزه‌ی فرهنگ عالی به خصوص در حوزه‌ی انتقال علم در بخشهایی از حوزه‌ی تمدن ایرانی دارای نقشهایی شده‌اند که برآینده‌ی فرهنگی این بخشها تأثیر خواهد گذاشت و به هویت و توانایی آنها آسیب خواهد رساند.

از آن جا که فرض ما در آغاز این بوده است که جهان براساس تمدنهای گوناگون شکل گرفته است و در آینده نیز بر همین اساس سامان خواهد یافت، پس کوشش هر تمدن پویایی باید بازسازی و بازجانبخشی بنیانهای پایه‌ای خود باشد. یکی از بنیانهای پایه‌ای تمدن ایرانی بی‌تردید زبان فارسی است بی‌آن که بخواهیم از ارج و اهمیت بنیانهای دیگر بکاهیم. زبان فارسی هم‌اکنون در میان جمعیتی بیش از یکصد میلیون نفر حضوری زنده دارد و در میان جمعیتی بیش از این تعداد زبانی مفهوم و قابل احیاء است که به علت نبود آمار دقیق دشوار می‌توان به تخمین درخور اعتنایی دست زد. اگر توجه به آموزش عمومی و پرورش دانش در سراسر تمدن ایرانی رونق بگیرد، زبان فارسی آینده‌ی شکوفایی خواهد داشت و در زمینه‌ی انتقال علوم جدید مؤثر خواهد افتاد. این زبان متعلق به یک گروه یا قوم معین نیست. چنان که در طول تاریخ دیده‌ایم بسیاری گروه‌ها، قومها و حکومتها در نگاهداری این زبان کوشا بوده‌اند. امروز هم این زبان متعلق به همه‌ی کسانی است که در دورانهای گوناگون با آن سروکار داشته‌اند حتی اگر امروز به آن تکلم نکنند زیرا تنها از طریق این زبان می‌توانند با گذشته‌ی خود آشنا شوند و میراث خود را درک کنند. جنگ مردم افغانستان با تجاوز اتحاد جماهیر شوروی، و پس از آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی موجب شد که توجهی تازه به سوی نقش زبان فارسی جلب شود. این زبان که در آغاز انقلاب اسلامی ایران با بی‌اعتنایی روبه‌رو بود بر اثر تحولاتی که در بخشهای دیگر تمدن ایرانی پدیدار گشت، در داخل ایران نیز دوباره از توجه برخوردار شد. از این رو می‌توان گفت که زبان فارسی در حال حاضر از موقعیتی به مراتب والاتر از گذشته‌ی نزدیک بهره‌مند شده است. کشور کوچک تاجیکستان که در سراسر تاریخ اتحاد جماهیر شوروی با اجبارها و فشارهای مختلف مواجه بود، در مقطع مناسبی از تاریخ که بر اثر فروپاشی شوروی شکل گرفت، پرچمدار این زبان در آسیای مرکزی گشت. افغانستان با آگاهی تاریخی به استقبال آن رفت و در ایران نیروهای تازه‌ای در دفاع از موجودیت این زبان پا به میدان گذاشتند. این وضع جدید ما را بیش از گذشته به آینده‌ی زبان فارسی امیدوار می‌سازد.

با توجه به آنچه آمد ارتباط ما با زبان فارسی نباید در حد یک ارتباط عاطفی تقلیل پیدا کند. کسانی که می‌خواهند ارتباط ما را با زبان فارسی به لذتهای ادبی محدود کنند به نقش این زبان در دو سطح انتقال فرهنگ پایه و انتقال فرهنگ عالی توجهی ندارند.

زبان فارسی در این مرحله از سرنوشت تمدنی ما دارای چندین نقش اساسی است که برخی

از آنها در زیر برمی‌شماریم:

۱- این زبان چنان که آمد وسیله‌ی مهمی است برای ارتباط با گذشته‌ی مشترک تمدنی در این ناحیه از جهان حتی برای کسانی که امروز دیگر به آن تکلم نمی‌کنند.

۲- برای حوزه‌ای که زبان فارسی را به‌عنوان زبان روزانه به کار می‌گیرد، این زبان وسیله‌ای است حیاتی برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی. تمرکز نیروها در این زمینه می‌تواند از هزینه‌های سنگین سوادآموزی بکاهد و به برنامه‌ی سوادآموزی شتاب ببخشد و مشکل تأمین نیروی انسانی را به حداقل برساند.

۳- زبان فارسی که در سه واحد سیاسی تاجیکستان، افغانستان و ایران حیاتی پویا دارد می‌تواند نه‌تنها به تحکیم روابط علمی و فرهنگی این کشورها بینجامد بلکه می‌تواند از طریق همین کشورها وسیله‌ای شود برای بازجانبخشی این زبان در حوزه‌هایی که حیاتش در معرض تهدید قرار گرفته است، چون پاکستان، ازبکستان یا حوزه‌ی خلیج فارس.

۴- با توجه به این که هر نوع سهم‌گیری فعال در تمدن بشری تنها از راه کوششهای فرهنگی خلاق در حوزه‌ی فرهنگ خودی میسر می‌شود، تقویت زبان فارسی به صفت یک زبان میانجی به حوزه‌ی تمدن ایرانی این امکان را می‌دهد که با کوششی مشترک بیشترین امکان را برای انتقال دست‌آوردهای یک بخش به بخشی دیگر فراهم آورد و زمینه‌های خلاقیت علمی و فرهنگی را در سراسر حوزه‌ی تمدنی از تحرک بیشتری برخوردار ساخت.

۵- از آن جا که انتقال علوم از جهان پیشرفته بسیار سخت، طولانی و پرهزینه است، و این امکان وجود ندارد که بتوان به مدد همه‌ی زبانهای ایرانی دسترسی به همه‌ی شاخه‌های علوم را فراهم آورد، زبان فارسی حوزه‌ی تمدنی ما را قادر می‌سازد که جهان کنونی را در دو سطح علمی و فرهنگی با کوششی مشترک درک کند. به همین سبب ضرورت دارد که نهضت ترجمه به منظور انتقال علوم را در تمامی حوزه‌ی تمدنی دامن بزنیم و از این مرز بگذریم و به مرز خلاقیت و تفکر علمی دست بیابیم.

زبان فارسی به صفت یک زبان تمدنی کارکردهای بیشتری دارد که زبان‌شناسان و سیاست‌گزاران فرهنگی باید جداگانه به آنها بپردازند، ولی در هر حال نباید از یاد برد که نیرومندی و پایداری این زبان وابسته است به میزان خودآگاهی فارسی‌زبانان از نقش و ضرورت آن در بازجانبخشی به حوزه‌ی مشترک تمدنی و سهم‌گیری تمدن ایرانی در خانواده‌ی تمدنها در جهان.